

سابقه تصوف

سابقه تصوف را در تاریخ ملل اسلامی، اگرچه به صدر اسلام و اصحاب صفه می‌رسانند. و این ابرامی است از جانب صوفیان - اما رشد و وراج و اوج آن مربوط به زمانی است که اشرافیت و مال‌اندوزی و ریاکاری از زمان بنی‌امیه، امری فراگیر شد و همین مسئله باعث گسترش فقر و ناتوانی در میان مردم فرودست گردید. از طرف دیگر نیز، رفته رفته اختلافات فقهای مذاهب اسلامی، در سطح عوام رخنه می‌کرد و آنان را به راههایی انحرافی می‌کشاند که گاهی منجر به درگیری‌هایی میان مردم می‌شد. فساد و ستم دستگاههای سیاسی بنی‌امیه و بنی‌عباس، در میان ملل اسلامی، باعث ایجاد نارضایتیها و نیز شورشهایی شده بود که اغلب با خشونت سرکوب می‌گردیدند؛ و اگر نیز این گروههای شورشیان، منطقه‌ای را به دست می‌آوردند، به جای اتحاد با یکدیگر و برقراری عدالت و مقابله با سلطه سیاسی حکومت مرکزی دمشق یا بغداد، جاهلانه با یکدیگر نبرد می‌کردند و همدیگر را تضعیف کرده، یا از میان برمی‌داشتند. در این میان گویی برای مردم و متفکران هیچ‌گونه روزه‌ای به رهایی دیده نمی‌شد، مگر دست شستن از همه داعیه‌های مادی که انگیزه تمامی خشونتها و ریاکاریها و بیکارها بود.

تاریخ تصوف، به ویژه در نخستین دوره‌ها نشانگر دوری و کناره‌جویی صوفیان از دستگاههای حکومتی و مراکز قدرت است. از اینجاست که صوفیان اغلب مورد طعن و طرد، حتی از جانب فقیهان نیز قرار می‌گرفتند و بنابراین برای اثبات دینداری خود تصنیفهایی می‌کردند تا خود را از تیر طعنه‌ها در امان دارند. «صوفیه از قدیم مکرر مورد طعن و نقد منکران بوده‌اند. چنان که بایزید بسطامی را خلق از شهر بیرون راندند. در باب ذوالنون مصری دشمنان سعایت کردند و

می‌خواستند خلیفه وقت را به قتل او وادارند. غلام خلیل عده‌ای از آنها را متهم به زندقه کرد و خونشان را حلال شمرد. ابوبکر بن یزدانبار که خود یک‌چند سالک طریقت بود بسیاری از مشایخ عصر خویش مثل شبلی و جنید را متهم به جهالت و ضلالت داشت. سهل بن عبدالله تستری را مخالفان به بدکاری منسوب کردند و بر او شوریدند تا ناچار شد شوشتر را ترک کند و به بصره رود. گناه او این بود که گفته بود بر انسان فرض است که در هر نفس توبه کند. ابن‌عطاء را هم مخالفان به زندقه منسوب کردند و علی بن عیسی وزیر او را جفاهای سخت کردند. حتی جنید با وجود مراقبت و مواظبتی که در رعایت ظواهر شریعت داشت مکرر مورد تکفیر واقع شد. حلاج را به سبب شطحیاتش محاکمه کردند و کشتند. شیخ ابوسعید ابوالخیر چنان که از اسرار التوحید برمی‌آید حتی مورد انکار صوفیه عصر خویش مثل امام ابوالقاسم قشیری نیز واقع شد و مکرر به کفر و فساد منسوب گشت. ابونعیم، صاحب حلیه الاولیاء را اهل اصفهان از جلوس در مسجد مانع شدند، حتی او را از شهر خویش راندند. در حق مولوی و دیگران هم مکرر طعن‌ها از جانب مخالفان می‌رفت.»^۱ نیکلسون نیز علل گسترش تصوف و مسئله زهد را چنین بیان می‌دارد: «عواملی که مسلمانان را به پارسایی و ناچیز شمردن دنیا و متاع آن واداشت و نظر آنها را به سوی آخرت دوخت و امید بستن به آن را تشویق کرد، اینها هستند: جنگهای خونین طولانی داخلی (که در عصر صحابه و معاویه به وقوع پیوست)؛ افراط‌کاری خشونت‌آمیز احزاب سیاسی؛ خوار شمردن و سستی در مسایل اخلاقی؛ رنجهایی که مسلمانان مخلص بر اثر تحمل خواسته‌ها و تمایلات دینی حکام ستم‌پیشه و مستبد می‌کشیدند؛ و بالاخره پذیرفته نشدن علنی اندیشه



● **اللمع فی التصوف**

● **ابونصر سراج طوسی**

● **دکتر قدرت الله خیاطیان، دکتر محمود دخی و سید**

دکتر احمد ابومحبوب

● **نشر فیض، چاپ اول، ۱۳۸۰**

مخالفت نکرده و دانش آنان را پذیرفته‌اند و این دانشها را از آنان گرفته و آموخته‌اند لکن در نهایت «به درجاتی عالی ارتقاء یابند و به حالاتی منبع و منازل رفیع همچون انواع عبادات، حقایق طاعات و اخلاق نیکو دست یازند.» (ص ۱۹۶)

بدین ترتیب، ابونصر سراج در تصوف جزو مکتب بغداد شمرده می‌شود که شریعت و زهد را مبنای کار خود قرار داده‌اند. استاد دکتر زرین کوب درباره وی می‌نویسند: «در باره ابونصر سراج اطلاعات ما بسیار نیست. این مصنف کتاب مشهور **اللمع فی التصوف**، ابونصر عبدالله بن علی بن محمد بن یحیی نام داشت و او را گهگاه طاووس الفقراء می‌خواندند. گویند وی از ابوجعفر خلدی سماع داشت که خود از اولین نویسندگان سیرت مشایخ است. ابونصر چنان که از روایات صوفیه برمی‌آید در خانواده‌ای به دنیا آمد که زهاد بودند و گویند پدرش - و حتی به یک روایت خود وی - در حال نماز وفات یافت. وی گذشته از تصوف و زهد به علم و شریعت نیز توجه خاص داشت و فقیه مشایخ محسوب می‌شد. به علاوه در ناحیه خویش به فتوت هم مشهور بود. ابونصر سراج ظاهراً مسافرت‌های بسیار کرد و خود وی در کتاب **اللمع** از این مسافرت‌ها و دیدارهایی که با زهاد و مشایخ بصره، بغداد، دمشق، رمله، انطاکیه، طرابلس، صور، قاهره، دمیاط و بعضی بلاد ایران داشت یاد می‌کند. وفاتش در ماه رجب ۳۷۸ روی داد، و جامی می‌گوید در طوس دفن شد. این که بعضی مآخذ گفته‌اند با سری سقطی (وفات ۲۵۳) و سهل تستری (وفات ۲۷۳) و به قولی (۲۸۳) دیدار کرده است نباید درست باشد. حتی این نیز که بعضی او را مرید ابو محمد مرتعش نیشابوری (وفات ۳۲۸) گفته‌اند، دعوی‌ای است که از کتاب **اللمع** آن را نمی‌توان تأیید کرد. ابونصر

بازگشت خلافت دینی از سوی حکام. از اینجا بود که جنبش زهد به صورتی شدید و نیرومند ظهور کرد و با گذشت زمان رواج یافت. زهد در آغاز از صبغه‌ای دینی و بی‌آلایش برخوردار بود، اما کم‌کم پاره‌ای عناصر و عوامل صوفیانه بدان راه یافت و به صورت نخستین چهره شناخته شده تصوف اسلامی درآمد.»^۲

در این روند رو به رشد تصوف و فاصله گرفتن از حکام و علما بود که صوفیان لازم دیدند آثاری تألیف کنند و در آن تبعیت خود را از شریعت به اثبات برسانند و تا حدودی از شدت طعن‌ها و تکفیرها برهند؛ زیرا کافی بود که از طرف علما تکفیر شوند تا مردم بر سر آنان بریزند و بگیرندشان و حکومتها نیز اعدامشان کنند.

از جمله نخستین کتابهایی که در زمینه دفاع از صوفیه و رد شبهات علیه آنان، و آموزه‌های تصوف در قرن چهارم تألیف شد، کتاب **اللمع فی التصوف** از ابونصر سراج طوسی است. این کتاب در بیان مبادی صوفیه و دفاع از مبانی اسلامی و رد شبهه مخالفان علیه صوفیه تدوین شده و در آن تلاشی صورت گرفته تا مبانی تصوف را بر شریعت استوار کند و آشتی و اتحاد میان این دو را نشان دهد و آن را مرحله متکامل تری از همان شریعت بشناساند؛ لذا وی علمای اسلامی را سه دسته می‌کند: محدثان، فقیهان، و صوفیان. برای این تقسیم‌بندی، علم دین را سه قسم، یا در واقع سه مرحله می‌داند: علم قرآن، علم سنن و بیان، و علم حقایق ایمان. وی پس از بیان تخصص و دانش محدثان و فقیهان می‌نویسد که صوفیه با عقاید آن دو گروه

ظاهراً اهل ارشاد و دستگیری هم نبوده است و اوقاتش را بیشتر در سیاحت یا عزلت می‌گذرانیده است. با این همه یک دست‌پرورده وی به نام ابوالفضل سرخسی بود که راهنمای صوفی بزرگ خراسان ابوسعید ابوالخیر شد...^۳

خواجه عبدالله انصاری در **طبقات الصوفیه**، کتاب او را در سطحی پایین‌تر از کتاب بوبکر مفید به همین نام می‌داند؛ هرچند که چنین کتابی در دست نیست.

استاد زرین کوب در باب کتاب **اللمع** می‌نویسند: «مراد سراج در این تصنیف عبارت بود از آن که نشان دهد تصوف با سنت و قرآن مغایرتی ندارد و صوفیه در واقع سیرت پیغمبر و صحابه را پیروی می‌کنند. نه فقط ملاحظات وی در باب الفاظ و اشارات صوفیه از لحاظ بررسی تحولات تصوف اهمیت دارد بلکه خصوصاً آنچه در شرح شطحیات صوفیه می‌گوید حاکی از کوششی است که برای توفیق بین طریقت و شریعت دارد.»^۴

به هر حال کتاب **اللمع** روشن‌کننده بسیاری از زوایای اعتقادی تصوف در قرن چهارم است و از نظر تاریخ تصوف و اندیشه‌های آنان حایز اهمیت فراوانی است.

این کتاب اخیراً به وسیله دکتر قدرت‌الله خیاطیان و دکتر محمود خورسندی و علی‌اشرف امامی و هنگامه اشرف امامی برای نخستین بار به فارسی ترجمه و به وسیله نشر فیض در ۲۰۰۰ نسخه منتشر شده است. کتاب در سه قسمت تدوین شده که پس از پیشگفتار، قسمت اول آن، ترجمه مقدمه انگلیسی رینولد آلن نیکلسون بر **اللمع** است که به وسیله آقای علی‌اشرف امامی و خانم هنگامه اشرف امامی صورت گرفته است. قسمت دوم آن، ترجمه متن **اللمع** است که دکتر خیاطیان و دکتر خورسندی آن را انجام داده‌اند. قسمت سوم نیز متن عربی **اللمع** با اعراب‌گذاری است که بر امتیاز کتاب می‌افزاید.

ترجمه **اللمع** نسبتاً خوب صورت گرفته و اگر از چند مورد معدود از نظر سبک نثر چشم‌پوشی کنیم، در حد امکان، رساننده مفهوم هست و غالباً خواننده را در پیچ و خم برخی از گونه‌های نثر ترجمه‌ای سردرگم نمی‌کند؛ هرچند که جای جای، تبعیت از شیوه متن عربی مشاهده می‌شود. به هر حال خصلت نثرهای کهن عربی به گونه‌ای است که تا حد زیادی، ترجمه را به دنبال خود می‌کشاند و گاهی چاره‌ای جز نوعی گزیده‌برداری نیست که البته در این ترجمه زیاد به چشم نمی‌آید، مگر این که کهنگی نثر را به ذهن متداعی کند. ترجمه مقدمه نیکلسون نیز نسبتاً خوب انجام گرفته و پیچیدگی و تعقید در آن دیده نمی‌شود.

پیشگفتار کتاب به وسیله دکتر خیاطیان نوشته شده و شرحی از زندگی، احوال و معاصران ابونصر و تألیف کتاب ارائه می‌دهد. ایشان نکاتی را در پیشگفتار تذکر داده‌اند و نوشته محققانه‌ای ارائه کرده‌اند. از جمله نکاتی که آمده این است: «البته، دکتر عبدالحسین زرین کوب، در کتاب **جستجو در تصوف ایران**، سخن عطار و جامی را در خصوص این که ابونصر سراج با سری سقطی (و. ۲۵۳ هـ. ق.) و سهل تستری (و. ۲۷۳ یا ۲۸۳ هـ. ق.) دیدار داشته، بدون ذکر دلیل، نادرست می‌داند.» (ص ۱۲). اینجا باید یادآوری کنیم که با توجه به تاریخ وفات آنان، چنان که خود مؤلف پیشگفتار نیز ذکر کرده‌اند، فاصله بین مرگ سری سقطی و مرگ ابونصر سراج حداقل یکصد و بیست و پنج سال می‌شود و دکتر زرین کوب نیز تاریخ وفات آنان را ذکر کرده‌اند و این خود در پژوهشها نوعی استدلال با رعایت ایجاز شمرده می‌شود و لازم نیست که حتماً نوشته شود «به این دلیل که...»؛ از این گذشته، باز هم به نوشته مؤلف، فاصله بین مرگ سهل تستری و مرگ ابونصر سراج نیز نود و پنج سال است. «اما اگر فرض کنیم که ابونصر سراج

در پنج سالگی و یا ده سالگی، سهل تستری را دیده باشد، در آن صورت در هنگام مرگ، به ترتیب یکصد یا یکصد و پنج سال سن داشته است. و داشتن عمر یکصد یا یکصد و پنج سال نه تنها امری غیرممکن و دور از عقل به نظر نمی‌رسد، بلکه افرادی بوده و هستند که عمرهای طولانی‌تری نیز داشته‌اند.» (ص ۱۳). این گفتار کاملاً درست است، اما می‌دانیم که مقصود صوفیه از «دیدار»، تماشا نیست! یک کودک پنج یا ده ساله چگونه می‌توانسته به مفهوم صوفیانه «دیدار» داشته باشد! البته در صورت پذیرش فرض ایشان، ابونصر فقط می‌توانسته آنها را در دوران بی‌خبری کودکانه دیده باشد؛ و این هم «دیدار» نیست. دکتر زرین کوب نیز - چنان که پیشتر نقل کردم - نوشته‌اند: «نباید درست باشد!»؛ و این نشانه طرح دقیق و عدم قطعیت نظریه به شیوه علمی است. عجالتاً تا یافتن تاریخ قطعی تولد ابونصر سراج، نمی‌توان دیدار آنان را قطعی دانست.

یک نکته دیگر را هم در این قسمت باید مورد اشاره قرار دهیم، که بیشتر مربوط به نثر و نگارش است: در صفحه ۱۶، مرجع ضمیر در عبارت «... و علت پندار وی را ناشی از...» مشخص نیست. این ضمیر



البته به دکتر قاسم غنی برمی‌گردد و فاعل جمله نیز دکتر زرین کوب است؛ گرچه پیش از این ضمیر و به فاصله بسیار زیاد، حداقل دوازده سطر، مرجع ضمیر یا نام دکتر غنی آمده، اما یک پاراگراف کامل در مورد دیدار مؤلف از منطقه، بین ضمیر و مرجع آن فاصله انداخته است و این امر خواننده پیشگفتار را بدون تردید سردرگم خواهد کرد. لازم است به خاطر درستی و سلاست نثر، نام دکتر غنی به جای ضمیر «وی» آورده شود.

قسمت دوم، ترجمه مقدمه نیکلسون است. در آغاز، شرحی مختصر و مفید از زندگی و آثار نیکلسون به دست داده شده و سپس اصل ترجمه آورده شده است. صفحه‌بندی آغاز مقدمه، اصلاً مناسب نیست و این نشانگر کاری غیرحرفه‌ای است و به ناشر مربوط

می شود که در صفحه بندیها دقت لازم را به عمل آورد. نمونه این گونه کارهای غیر حرفه ای، چند جای دیگر نیز دیده می شود؛ از جمله در صفحه ۶۴ که مربوط به پاورقی شماره ۴ است که نیمه کاره رها شده و بدون این که با یک پیکان نشان داده شود، کتاب فرانسوی لویی ماسینیون در صفحه بعد آمده است!

به هر حال، در این مقدمه، نیکلسون نخست درباره ابونصر سراج و مشرب او سخن می گوید و سپس منابع عمده اللمع را معرفی می کند و بعد به صوفیانی می پردازد که سراج در کتاب خود نام برده است؛ سپس شیوه تصحیح خود را می شناساند و بعد در بخشی مفصل، مطالب تمامی کتاب اللمع را به طور فشرده فصل به فصل خلاصه و بیان کرده است.

در صفحه ۶۷ از ترجمه مقدمه نیکلسون آمده است: «مؤلفان صوفیه بی هیچ قید و شرطی از زبان زنده و در حال رشد عصر خود حداکثر استفاده را بردند و به غلبه جو علمی کمک کردند، که اگر مهار نمی شد، مانعی بر سر راه توسعه و رشد فرهنگ اسلامی در بین مردم ایجاد می شد که...» معلوم نیست که، اگر چه چیزی مهار نمی شد؟! نهاد این فعل کدام است؟! آیا جو علمی است یا زبان زنده و در حال رشد؟! هر کدام از اینها هم که باشد به هر صورت معنا غلط و مبهم است.

در صفحه ۶۹ همین مقدمه آمده است: «مدون گمنامی، اسامی چند تن... را ذکر می کند که...» بهتر است به جای «مدون» که اسم فاعل عربی است و بدون اعراب آمده، از کلمه دیگری استفاده شود؛ زیرا این کلمه بدون اعراب گذاری زیبایی هم ندارد و ممکن است در آغاز خواندن، باعث اشتباه در قرائت گردد.

در همین صفحه، پاراگراف دوم، با همان حروف عادی متن، چنین شروع می شود: «خطبه- ستایش خدایی را که...» درست این بود که کلمه «خطبه» که بخش اول کتاب اللمع بوده است، با حروف سیاه چاپ می شد تا با بقیه این بخش، که یک یک به معرفی فصلها پرداخته، همسان گردد؛ چنان که عنوان فصل اول، فصل دوم، و... همگی با حروف سیاه و دو نقطه چاپ شده اند.

متن ترجمه اللمع، تا پایان بخش ششم اللمع به نام کتاب صحابه در این جلد آمده و بقیه بخشها به جلد دیگری موقوف شده است؛ هر چند کلمه «جلد اول» در روی جلد چاپ نشده است!

در این قسمت، پاراگراف بندیها در بسیاری از موارد صحیح نیست؛ از جمله این که پاراگرافها با حرف ربط «و او» آغاز شده و پیداست که دنباله جمله و عبارت قبلی بوده و نباید جدا می شده است. رابطه بسیاری از پاراگرافها همین گونه است؛ مثلاً آغاز یک پاراگراف در صفحه ۱۹۱ چنین است: «سپس خواست اصول صحیح...» پیداست که این عبارت نباید آغاز پاراگراف باشد. یا در صفحه ۱۹۲ «و علوم را انواع فراوانی است...» نمونه این موارد در ترجمه متن عربی کم نیست. بهتر بود مترجمان و ویراستار کتاب در پاراگراف بندیها دقت بیشتری به عمل می آوردند.

در صفحه ۱۹۱ متن ترجمه اللمع، درباره علم تصوف آمده است: «شماری آن را نوعی لهر و لعب و کم توجهی به جهل شمرده اند.» گمان می کنم احتیاج به توضیح وجود نداشته باشد که این عبارت که به وسیله ما مشخص شده چه معنای نادرستی دارد! متن عربی مربوط به آن عبارت، این است: «قِلَّةُ الْمُبَالَاةِ بِالْجَهْلِ» (ص ۲۵۴). این عبارت تقریباً باید چنین ترجمه شود: «بی مبالاتی جاهلانه.»

در پاورقی صفحه ۲۰۷ آمده: «در تذکرة الاولیاء عطار از قول عارفی گفته شده است: چهار دانگ سیم داشتم...» ص ۴۹۸ آن، با بررسی و تصحیح دکتر محمد استعلامی، این شیوه ارجاع دادن باید

اصلاح شود و بی تردید مترجمان یا ویراستار محترم، شیوه صحیح ارجاع دادن را به خوبی می شناسند و باید دقت بیشتری به عمل آورند.

در صفحه ۲۲۴ ترجمه متن، در پاورقی، در ترجمه روایت پیامبر عبارتی آمده است بدین ترتیب: «و عاقل ترین فرد به واجبات، زید رض.» اما در اصل متن عربی حدیث در این صفحه، عبارتی بدین معنا نیامده است. متن اصلی عربی چنین است: «وَأَقْرَضَهُمْ زَيْدٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» که در چاپ بعدی باید به متن افزوده شود. در ضمن، کلمه «أقرض» باید «داناترین» ترجمه شود نه «عاقل ترین».

نکات دیگری وجود دارد که باید توضیح داده شود تا در چاپهای بعدی به وسیله ناشر مورد توجه قرار گیرد:

امروزه یکی از مبانی کتاب سازی، ارائه دقیق شناسنامه کتاب است. یکی از مشخصاتی که در شناسنامه باید ذکر گردد، محل نشر است؛ اما در این کتاب محل نشر اصولاً مشخص نشده و کاشان را که محل نشر فیض است، ثبت نکرده اند.

دیگر این که روی جلد یا داخل جلد کتاب، اصلاً «جلد اول» بودن کتاب مشخص نشده و این نقیصه بزرگی در کتاب سازی است. خواننده ناآشنا، یا حتی آشنایی که کتاب را تهیه می کند، در آغاز گمان می برد که متن کامل کتاب را تهیه می کند، تنها با مطالعه فهرست. اگر با کتاب آشنا باشد، یا با خواندن پیشگفتار کتاب می تواند این مطلب را دریابد. این شیوه کار ناشران مبتدی است و از اصول کتاب سازی به دور است.

نکته مهم دیگر این که روی جلد کتاب نوشته شده: «با تصحیح بن نیکلسون!» چنین اشتباه فاحشی، آن هم روی جلد و به این آشکاری، حیثیت و اعتبار کتاب را زیر سؤال می برد. آیا هیچ کس نبود که جلد کتاب را پیش از چاپ، خوب بررسی کند؟!

گاهگاه غلطهای چاپی نیز در کتاب مشاهده می شود که امید است در آینده اصلاح گردد؛ مانند: «سری مسقطی» (ص ۱۲) و «جرعه ای از آن به کافر نمی نوشایند» (ص ۲۲۵) و یا «... مکمانی...» (ص ۳۲۹، پاورقی ۲) که باید «مکلمانی» باشد. البته این کلمه ترجمه نشده و عیناً آورده شده است.

در پایان باید گفت که مترجمان محترم، زحمات زیادی کشیده و ترجمه نسبتاً خوبی ارائه کرده اند. امید است که جلد دوم این اثر با دقت بیشتری از سوی مترجمان و ویراستار و ناشر منتشر گردد.

یک نکته دیگر را نیز باید در نهایت تذکر بدهم که در ترجمه و تصحیح چنین اثری بسیار لازم است و چنانچه مصحح این کار را انجام نداده باشد، این پژوهشی است که مترجمان باید بر کتاب بیفزایند و آن همانا معرفی و تدوین منابع احادیثی است که در کتاب نقل شده؛ هر چند این پژوهش می تواند وقتگیر باشد، اما برای چنین آثاری ضروری است.

پانوشتها:

- ۱- زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۲، ص ۱۵۶.
- ۲- نیکلسون، رینولد، ا، پیدایش و میر تصوف، محمدباقر معین، توس، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۰۷.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، امیرکبیر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳، صص ۶۸-۶۷.
- ۴- همان، ص ۶۸.